

نگاهی اجمالی به زندگی مشقت‌ها و شعر

محمد ماغوط (۱۹۳۴-۲۰۰۶م)

بیژن کرمی*

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی - تهران

چکیده

محمد الماغوط، نویسنده، شاعر، نمایشنامه‌نویس، روزنامه‌نگار، هنرمند تئاتر و تلویزیون، یکی از مطرح‌ترین شخصیت‌های فرهنگی معاصر ادبیات عربی است که تأثیر قابل توجه و شگرفی در دنیای ادب و فرهنگ معاصر عربی به جای نهاده است.

این شخصیت برخلاف دیگر نامداران ادبیات معاصر عربی هم‌چون نزار قبانی، بدر شاکر السیاب، البیاتی، ادونیس، محمود درویش و ... و با وجود هم‌عصر بودن با آنان و نوآور بودن در شعر سپید عرب و ... متأسفانه در مجامع فرهنگی و دانشگاهی ایران چندان شناخته شده نیست. آنچه در این نوشته خواهد آمد، تلاشی است برای آشنایی با شعر و شخصیت و مراحل تطور فکری و هنری و آثار این شاعر هنرمند تأثیرگذار!

واژگان کلیدی: ماغوط، شاعر، آثار شعری، شعر سپید.

*. E-mail: dr.b.karami@gmail.com

مقدمه

زندگی‌نامه‌ی شاعر

محمد الماغوط به سال ۱۹۳۴ در شهر سلمیه یکی از شهرستان‌های تابعه‌ی استان «حمات» واقع در ۲۱۰ کیلومتری شمال پایتخت سوریه، دمشق، به دنیا آمد. او ادونیس و انیس الحاج از جمله بنیانگذاران برجسته‌ی شعر منثور (شعر سپید) در دنیای عرب هستند. (السافر الجمیل، ۲۰۰۶)

این ادیب و شاعر بزرگ در پیدایش، تحوّل، انتشار و هویت بخشی به روزنامه «تشرین» سوری نقش به‌سزایی داشت. وی و زکریا تامر، نویسنده و داستان‌سرا و ادیب سوری از سال ۱۹۵۷م ستونی از روزنامه‌ی تشرین را به خود اختصاص داده بودند، به طوری که مطالب و دیدگاه‌های ارزشمند و وزینشان در آن ستون روزنامه، با محتوی و مطالب روزنامه کاملاً برابری می‌کرد.

این روند ادامه داشت تا آن که ماغوط همکاری ادبی خود را با هفته‌نامه «المستقبل» و با عنوان «الیس فی بلاد العجائب» (الیس در سرزمین عجایب) آغاز نمود. مرحوم «نبیل خوری» رئیس تحریریه‌ی هفته‌نامه‌ی مذکور با تعبیر و جملاتی صمیمی، مهر تأیید خویش بر نوشته‌های او گذاشته و بدین وسیله اطمینان خوانندگان عرب مجله هفتگی، مخصوصاً خوانندگان سوری را جلب نمود و این چنین، مجوز چاپ مقالات او را صادر کرد. با این وصف باید گفت نوشته‌ها و مقالات ماغوط در گسترش و نشر مجله هفتگی «المستقبل» نقش به‌سزایی ایفا نمود. (رحیل محمد الماغوط العبقری، ۲۰۰۶:

۳-۱)

او برای خلق آثارش نیازی به سفرهای متعدد و دور و دراز به شرق و غرب دنیا نداشته است. تنها به چهار شهر سفر کرده و در آنجاها سکنی گزیده و - تا حدودی - احساس آرامش نموده است: سلمیه، بیروت، دمشق و پاریس. در تمامی این چهار شهر نیز تحت تعقیب بود، چرا که نیروهای امنیتی همیشه به دنبال او بودند.

گویی تقدیر چنین بود که وی پریشان به دنیا آید و پریشان حال هم برود، با این وصف حتی اگر دستش از همه جا کوتاه می‌شد و خاطرش نیز پریشان می‌گشت، باز از قصایدش حمایت و دفاع می‌کرد. (محمد الماغوط، ۲۰۰۶: ۳-۴)

در سلسله گفتگوهایی که «خلیل صویح»^۲ در کتاب «غَتَصَابَ كَانَ وَ أَحْوَاتِهَا» انجام داد، و اخیراً انتشارات «دار البلد» دمشق به چاپ رسانده است، ماغوط به گوشه‌ای از زوایای زندگی فردی خود اشاره می‌کند. (محمد الماغوط حیات، ۲۰۰۶: ۳-۴)

زندگی او گاه در تنگناهای بسیار وحشتناک سپری می‌شد، دالان‌هایی که به اتاقک‌های تنگ و تاریکی منتهی می‌گشت و میلیون‌ها دیوار داشت - غرفه بملايين الجدران نام یکی از مجموعه‌های شعری اوست - و به سر بردن در این اتاقک‌های تنگ و تاریک از زندگی در شهر سلمیه، همانجا که وی متولد شده، آغاز می‌شد.

مردم شهر سلمیه نیز، دارای خلق و خوی خاص خود بودند، آنان آن چنان تندخو و خشن بودند که اگر درختان آبادی، بی‌ثمر و بی‌بار بودند آن‌ها را با شلاق تنبیه کرده و می‌زدند. ماغوط درباره شهر خود می‌گوید: "من معتقدم می‌بایست «کارل مارکس» در آبادی ما به دنیا می‌آمد نه در آلمان، تا نظریه‌ی خود را درباره‌ی اختلاف طبقاتی کشف کند"^۳.

به همین دلیل فرزند شهر سلمیه، قبل از آن که به بیست سالگی برسد، به زندان رفت و همین امر باعث شد که او از یک روستایی کشاورز و ساده به موجود دیگری مبدل شود که در درونش ترس و وحشت مسکن گزیده و کابوس زندان و شلاق او را مضطرب و مشوش نماید.

خود او گفته استگ: "من فارغ التحصیل دانشگاهی هستم که درس و بحث و فعالیتش تنها شکنجه، اذیت و آزار بود. من از این دانشگاه فارغ التحصیل شدم تا برای همیشه ترس و بیم سراسر وجودم را فرا بگیرد".

ظاهراً وی از لحاظ روحی و جسمی تاب و تحمل زندان و ذلت و خواری آنجا را نداشت. باز خود شاعر می‌گوید: "در زندان به جای آن که آسمان را ببینم، چکمه و پوتین نظامیان را که بر سر و صورتم کوفته می‌شد، نظاره می‌کردم.

پوتین و چکمه «عبدالحمید سراج» رئیس بازجویان زندان. لگدهای همین فرد بود که آینده‌ام را ترسیم می‌نمود، تا به امروز نیز مجلس پذیرایی شکنجه‌گران در نوزده سالگی ام را فراموش نکرده‌ام و هر وقت که به یادم می‌آید، از خود می‌پرسم: راستی گناه من چه بود؟ اما هرگز پاسخ روشنی برای آن نمی‌یابم. در آن ایام (روزگار شکنجه) من کشاورزی ساده بودم نه فردی سیاست‌باز که از دنیا جز آبادی‌اش، جای چیز دیگری را نمی‌شناخت.^۴ شاید یکی از پی‌آمدها و محاسن شکنجه‌گر زندان آن بود که با شلاق به من درس‌های فراوانی آموخت، مثلاً یاد گرفتم چگونه «آه» بکشم. مزه‌ی شکنجه را نیز چشیدم. جالب آن بود که من بحث و درس تمام و کامل نکرده، درس‌های فراوانی را از دست زندانبان و شلاق آموختم!"

لگدهای زندانبان‌ها عامل شکل‌گیری فریادهای بلند و رسای او در خلال اشعار و آثارش شد و این‌گونه بود که برخی از زخم‌ها هرگز التیام نیافت و منجر به انقلاب شد. (محمد علی شمس‌الدین، ... : ...)

در سال‌های جوانی شاعر (۱۹۹۵م) برای اولین بار شهر سلمیه را به سوی زندان «المزه» در دمشق و یا به تعبیر خودش «موزه‌ی وحشت» ترک نمود. در همانجا بود که فعالیت ادبی خود را آغاز کرد و به سرودن شعر مشغول گشت. وی ابتدا کتاب «وَل حَرْفٍ مُتَوَهِّجٍ فِی ظِلَامِ السَّجْنِ الْبَارِدِ» را نوشت. و در همانجا و در کنار سلول انفرادی‌اش با ادونیس آشنا شد، این آشنایی بعدها زمینه راهیابی او را به مجله شعر فراهم آورد. چرا که ادونیس در مجلسی ضمن خواندن برخی از اشعار او، «قصیده القتل»، ماغوط را به عنوان سراینده‌ی شعر سپید به حاضران معرفی کرد. جالب است بدانیم که ماغوط همین شعر را در همان زندان و بر روی کاغذ سیگار و به بهانه‌ی اینکه محتوی این کاغذها خاطرات خصوصی یک زندانی است، جا داده بود و آن‌ها را از زندان بیرون آورد، و در همان مجلس شعر خواند. (همان، ۲۰۰۶ : ...)

وی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۶م آثار مختلفی را در زمینه‌ی شعر، نمایشنامه، مقاله، فیلم‌نامه، سناریو و ... نوشت و جوایز ارزشمندی را نیز به دست آورد.

مرگ ماغوط

ماغوط در غروب روز دوشنبه سوم آوریل ۲۰۰۶ موافق با اوایل ربیع الاول سال ۱۴۲۷ هـ ق و ۱۴ فروردین سال ۱۳۸۵ هـ ش در سن هفتاد و دو سالگی و با به جای گذاشتن آثار گرانسنگ ادبی دار فانی را وداع گفت.

گفتنی است که وی در شش ماه آخر زندگی‌اش عادت داشت که به صدای تلاوت قرآن یکی از شیوخ، شیخ قراء مصر مرحوم مصطفی اسماعیل، قرائت گوش بسپارد. دکتر محمد بدّور، خواهرزاده‌ی شاعر، و پزشک معالج او در سالهای آخر عمر شاعر مواظبت از او را برعهده داشت، تا واپسین لحظات زندگی‌اش از او نگهداری می‌کرد، در یکی از همین آخرین روزهای عمر شاعر، از او عیادت کرده بود و قبل از آنکه داروها را به او بخوراند، به او غذا داد. بعد از آن (محمد بدّور) به محل کارش در بیمارستان مراجعه کرده و شاعر را به حال خود وا می‌گذارد، تا با خیال آسوده به تلاوت آیات قرآن گوش فرا دهد. ساعت دوازده نیمه شب همان روز ۲۰۰۶/۴/۲ با منزل ماغوط تماس می‌گیرد، تا از سلامتی‌اش اطمینان خاطر حاصل نماید. شاعر گوشی تلفن را برداشته و می‌گوید: «صِحَّتِي كُؤَيْسَةٌ» (نگران حال من نباش، من خوبم) خواهرزاده نگران حال داییش می‌شود و بارها تلاش می‌نماید که از نو با وی تماس بگیرد اما خط تلفن منزل ماغوط اشغال بود. و در روز دوشنبه ۲۰۰۶/۴/۳ زمانی که بدّور به خانه داییش مراجعه می‌کند، مشاهده می‌کند که ماغوط بر روی مبلش نشسته و سیگار در دست چپ و گوشی تلفن به دست راست گرفته و جان به جان آفرین تسلیم نموده است. (ابراهیم حمید، ۲۰۰۶: ۱-۲)

سیره‌ی شاعر، از زبان خودش

ماغوط راجع به خودش چنین می‌گوید: "من آدمی بسیار عادی و معمولی‌ام. نه ثروتی دارم که روی هم انباشته شده باشد و نه کشتزارهایی که به سرکشی من نیاز داشته باشد و نه اسناد مالکیتی که محتاج به امضایم باشد و نه دفتر و دستکی، نه مدال افتخاری که در معرض دیدشان قرار داده و نه تحفه و هدایایی که به آن‌ها فخر بفروشم، نه اسبی که سوارش شوم، نه ماشینی که به آن بنازم، نه دوستان و رفقای که به آنان

ببالم، نه خاطراتی که خود را با آن‌ها سرگرم نمایم و نه رنگ و روی نیکویی که ذهنم را به خود مشغول کند.

من جز این غم فراوان و حزن همیشگی که هم چون لاشخور سایه بر سرم افکنده است، چیز دیگری ندارم. من، تنها انسانی تهیدست و فقیر و خرد و لِه شده‌ام. آرزوهایم مُرده‌اند، در اوان کودکی تلاش کردم قصاب شوم اما شکست خوردم، زیرا بیش از آنچه که می‌فروختم، می‌خوردم. بار دیگر تلاش کردم خیاط شوم، این بار نیز شکست خوردم، زیرا بیش از آنکه سوزن را در لباس مشتری به کار گیرم، سوزن را در پوست و گوشت آنان فرو می‌بردم به خصوص اگر با کلاس و مدل بالا بودند. بعد از آن تلاش کردم ورزشکار شوم و ستاره فوتبال شوم، قهرمان گردم، در این جا نیز شکست خوردم چرا که باورم آن بود که به غیر از توپ بینوای پلاستیکی فوتبال، اشخاص فراوانی وجود دارند که می‌بایست لگد بخوردند.

نوبت دیگر خواستم از دنیا بپرّم و گوشه‌ی عزلت و تنهایی گزینم، به عبادت خداوند بپردازم، این بار نیز شکست خوردم، زیرا در سرتاسر جهان عرب و همه سرزمین‌های عربی، جایی حتی به اندازه پیشانی‌ام نیافتم که بر آن سجده و رکوع نمایم.

بالاخره تصمیم گرفتم و تلاش نمودم در جرگه‌ی سیاستمداران درآیم، باشد که همه قصابها، خیاطها، مطربها، فوتبالیست‌ها و همه ورزش‌کاران، صوفیان و ... همه را پشت سر خود و به دنبال خود داشته باشم و اما ... در پشت سر خود جز نیروهای امنیتی، کسی را ندیدم.

خدایا! به درگاہت درخواست بخشش، توبه و استغفار می‌کنم، همه‌ی آدمها در این عالم از خاک هستند و به خاک بر می‌گردند. جز عربها که از اداره‌ی امنیتی به اداره‌ی امنیت دیگری منتقل می‌شود.^۵

یاد دارم که در دوران کودکی وارد قبرستانی شدم که به تازگی نبش قبر شده بود. در آنجا و در کنار آن چشمان به گود افتاده و تاریک مرده‌ها و دندان‌های وحشتناک و جمجمه‌های پراکنده‌شان بیشتر از الآن – که مورد لطف و عنایت با تقواترین، زاهدترین حاکمان عرب هستم – احساس آرامش، امنیت وطمأنینه و اعتماد به نفس داشتم. به

آینده نیز امیدوارتر و خوش‌بین‌تر بودم. امروز روز برقراری، استحکام همه چیز، جز روزگار من است.

من چون آن خیزرانم که خم می‌شوم اما نمی‌شکنم حتی اگر با چشمان خود ببینم مجریان حکم اعدام اثر جوهر امضای حکمشان را با ساییدن انگشت بر دیوار پاک می‌کنند.

اگر بخواهی در هر یک از کشورهای عربی شاعر بزرگی باشی، می‌باید راستگو باشی و برای آنکه صادق بمانی، باید آزاده باشی و برای آزادگی نیز می‌باید زندگی کنی و برای آنکه زنده بمانی باید لال و گنگ و کر و کور باشی.

زیباترین لحظات زندگی ام دوران کودکی بود که به سرعت گذشت و دردناک‌تر و غیر قابل تحمل‌تر آن بود که آن دوران هرگز باز نخواهد گشت و در این میان - ما بین زندگی کودکی و دوران کودکی روح و جانم - تار و رشته‌ی کوچکی نیز برای زندگی نیافتم و به دست نیاوردم. من دائماً می‌بافتم و دیگران می‌پوشیدند... تنها در این ناملايمات و تلاطم روزگار دو گوهر برایم مانده است که سخت به آن دو امید بسته‌ام، آن دو «شام» و «سلافه» دخترانم هستند. "الأب روبرت، بی تا: ۱۱۶۰- (۱۱۵۸)

محتوای نوشته‌های شاعر

ماغوط نه با قلم بلکه با شمشیر شعرهای سپید، مقالات و نمایش‌نامه‌هایش را می‌نوشت. در واقع او قلم (جرّاحی) خود را در آن جای بدن (جامعه) به‌کار می‌برد که سالم بود، تا بدین وسیله زخم همه جای بدن حتی قسمت‌های سالم نیز را فرا بگیرد. در نتیجه آرامش و راحتی از این جسم رنجور و بدن بیمار رخت بریندد. این تن، تن سالمی نیست، جراحی و بیماری سراسر اعضا و جوارحش را فرا گرفته شمشیری که ماغوط با آن می‌نوشت، قلم نیش‌دار طنز و تهکم بود، که می‌گُشد و همه جوارح را تکه تکه می‌کند و جسدی را که کالبد شکافی می‌نماید همان تن رنجور و عذاب‌دیده‌ی شهروندان عرب است.

این جسد قبل از آنکه فقر و بینوایی از پای‌اش درآورده باشد، زیر شلاق جلادان نابود گشته و از پای در آمده و قبل از آنکه از نیش دشمنان در رنج باشد، بیشتر از خیانت آشنایان و دوستان در عذاب است، یا آنکه زندان‌های انفرادی میهن او را هلاک

نموده‌اند، همان جایی که انسان جویای آینده‌ای روشن را به اسکلتی بی‌روح مبدل می‌سازد تا در زباله‌دان‌ها در جستجوی لقمه نانی حیران و سرگردان پرسه زند و بدان وسیله گرسنگی‌اش را رفع نماید.

این بینوایی انسان حاضر و سیه بختی او در آثار گوناگون ماغوط زاییده‌ی خطاها و اشتباهات دیگران و بیگانگان نیست، بلکه زاییده‌ی نواقص و خلل‌های موجود در جوامع عربی است که در طول تاریخ خونین پر از سرکوب و ستم آن، انباشته شده است. (صلاح الدین حزین، ۲۰۰۶: ۶۶-۱۱)

خواننده‌ی آثار شاعر محمد ماغوط در مقابل خویش با تناقضاتی متفاوت و گوناگون رود رو می‌شود که جامعه‌ی عرب در آن به سر می‌برد. این تناقضات رنگارنگ گاه در میان طبقات اجتماعی و دسته‌های مختلف جامعه است، گاه بین حاکم و رعیت و یا قربانی و جَلاد و یا ثروتمند و فرهنگ‌ی لگدمال شده و گاه میان افراد نادان به ظاهر انقلابی و فرصت طلب انقلابی و یا دزدهای نتایج و دست‌آوردهای انقلاب است.

می‌شود گفت که تقریباً چنین افکاری، وجه مشترک اغلب آثار ماغوط خواه شعر سپید او و خواه نمایش‌نامه‌ها و یا مقاله‌ها و دیگر آثار اوست. وی در نوآوری افکار و اندیشه چنان توانا و قوی است که سالها و شاید بتوان گفت، قرن‌ها جلوتر از مخاطبان خود در این عالم به سر برده، و از کنش و رفتار تلخ و شیرین افراد تجربه‌ها کسب کرده و در آثارش به آن‌ها پرداخته است. بنا به گفته **عقل العویط** بایسته است آثار او دیگر بار، از نو نوشته شود. در دهه‌های هفتاد و هشتاد و نود از نو نوشته شود... تا آن زمان که ادب و شعر زنده است، به دست دیگران و آیندگان از نو نوشته شود. (همان، ۲۰۰۶: ۱۵)

سبک و تاثیرپذیری شاعر

در حاشیه‌ی مجلسی که دفتر ریاست جمهوری سوریه به مناسبت بزرگداشت محمد ماغوط برپا کرده بود با وی مصاحبه‌ای انجام شد که در آن مصاحبه شاعر هرگونه اثرپذیری خود، خواه در شعر و خواه در نثر و ادب از هر شاعر و ادیب غربی و غیر غربی را نفی کرده بود. وی در پاسخ به این پرسش که گروهی عقیده دارند شعر ماغوط سخت تحت تأثیر جریان‌های ادبی بین‌المللی به ویژه

مکتب رومان‌تیسیم که «بودلر» آن را نمایندگی می‌کند، قرار گرفته است، گفت: نه نمی‌توانم و نه این حق را به خود می‌دهم که بپذیرم و بگویم، تحت تأثیر «بودلر»، یکی از مشاهیر مکتب سمبولیسم، و یا هر شاعر دیگر خارجی قرار گرفته‌ام. شاید در آغاز کارم تحت تأثیر شعرهای ترجمه شده به زبان عربی شاعران قرار گرفته باشم، اما من چنین اسامی را نه شناخته و نه می‌شناسم. از آن گذشته من تا به حال با هیچ زبان خارجی آشنایی نداشتم، با این وصف اشعار ترجمه شده به زبان عربی آن دوران بسیار اندک بود. حتی اگر فراوان هم می‌بود من آن قدر پول کافی‌ای نداشتم که کتاب‌های ترجمه شده را خریداری کنم و یا به هر شکلی به آن‌ها دست یابم. من به صورت تصادفی و یا درحین مطالعه با برخی از آن‌ها آشنا می‌شدم.

نگاه و توجه من به چنین آثار و اشعاری هم چون کسی بود که به بازار شهر رفته و سپس به منزل برگشته در حالیکه در ذهن و یاد خود چیزهای فراوان و عجیب و ناشناخته‌ای چون سر و صدای فروشندگان کالاها، ماشین‌ها، مغازه‌داران، کالاهای ریخته شده در پیاده‌روها و دست‌فروشان و ... داشته باشد. اما وقتی به خانه روستاییم بر می‌گشتم در مقابل چشمان خود جز زوزه‌ی باد و تنهایی وحشتناک روستا چیز دیگری نمی‌دیدم. به عبارت دیگر من نمی‌دانم چنین تأثیری از «بودلر» و یا دیگران از کجا سرچشمه گرفته است، با صراحت عرض می‌کنم من از عهده‌ی توجیه و تفسیر چنین دیدگاه‌هایی عاجز و ناتوانم، البته نمی‌توان با نظر منتقدین مخالفت کرد و یا آن‌ها را تایید نمود، اما باورم آنست که شاعر بودن من و موهبت شعری من برخلاف نظر گروهی از دیگران بیشتر نیست. من درطول زندگی‌ام برای خودم نوشته‌ام نه برای جمهور و یا خوشایندی خوانندگان آثار و یا خوانندگان مجلات و روزنامه‌ها و یا منتقدین، حتی من به خاطر نامجویی و شهرت طلبی شعر نسروده‌ام. می‌توانم بگویم حتی تا امروز نیز نوشتن برای من در حکم آرامش روحی و شخصی و جایگزین تمامی محرومیت‌هایی است که پدران و اجداد و همه ملت و امتم در طول قرن‌ها به دنبالش بوده‌اند. (همان، ۲۰۰۶: ۶۶-۱۱).

آثار شعری ماغوط

در این زمینه آثار محدودی از شاعر به جای مانده که عبارتند از:
الف) *حُزْنٌ فِي ضَوْءِ الْقَمَرِ* (اندوهی در زیر تابش ماه): ظاهراً این مجموعه‌ی شعری، اولین مجموعه‌ی شعری اوست و شاعر آن را به سال ۱۹۵۹ میلادی منتشر کرده است. در این مجموعه شعری او می‌کوشد تا از لابلای میله‌های زندان انفرادی، نسیم آزادی را به مشام برساند. اوج مصیبت شاعر آنجاست که وی با اصرار فراوان، پای می‌فشارد تا به تنهایی وضعیتی را که خود و هم وطنانش در آن به سر می‌بردند، تنها با سلاح «شعر» متحول و دگرگون سازد. ماغوط می‌گوید: به همان مقداری که سخن در وقت بردباری راهی است به سوی رهایی، در عین حال همان سخن طریقی است که به زندان منتهی می‌گردد.^۷

به نظر برخی این دیوان و مجموعه‌ی شعری از همان آغاز چاپ، مژده‌ی فتح باب جدیدی را به شعر عربی «شعر منثور» یا همان شعر سپید عربی می‌داد. البته توأمأ آثار «أنسی الحاج» و دواوین شعری وی و به ویژه دیوان «كُنْ» (هرگز) او دارای همان ویژگی‌های دیوان ماغوط بود. اولین مجموعه‌ی شعری ماغوط در مجموعه‌ی آثار وی متشکل از ۱۹ شعر سپید است. (همان، ۲۰۰۶: ۳۳)

ماغوط در وجه تسمیه «حُزْنٌ فِي ضَوْءِ الْقَمَرِ» سخن زیبایی با چنین مضمونی دارد: چون از آغاز تولد و همان دوران کودکی اندوه همراهی‌ام می‌کرده و رهایم نمی‌نمود، به همین خاطر این نام را برای قصیده‌ام (اندوه در زیر تابش ماه) انتخاب نمودم. حتی ماه و تابش آن نتوانسته است مونس قدیمی و انیس کهنه‌ام (حزن) را از من جدا سازد، اندوه من همواره با ترس و خوف همراه بوده است. (جهاد فاضل، ۲۰۰۶: ۵۵)

ب) دومین مجموعه شعری ماغوط «عَرَفَةُ بِمَلَايِينِ الْجَدْرَانِ»، (اتاقی با میلیون‌ها دیوار) است. که یک سال بعد از چاپ اولین مجموعه، منتشر شد. در آثار کامل شاعر این مجموعه شامل ۲۲ شعر است. (عمر شبانه، ۲۰۰۶: ۴)

ج) «الْفَرَحُ كَيْسَ مِهْنَتِي» (شادمانی کار من نیست). سومین مجموعه‌ی شعری شاعر است. تعداد قصاید این مجموعه در مجموعه آثار ماغوط ۳۶ شعر

می‌باشد. اتحاد دار الکتاب العربی به سال ۱۹۷۰ میلادی آن را چاپ و منتشر ساخته است.

محمد ماغوط در پی اهدای جایزه فرهنگی مؤسسه عُویس - در زمینه شعر - به وی گفت: با وجود این که وضعیت مزاجی و حال عمومی خوب نیست، اما خبر اهدای جایزه عویس موجب سرور و شادمانی قلبی من و خانواده و همه دوستان و هوادارانم گشت.^۸

من در سال‌های گذشته مجموعه شعری با نام «الفَرَح لیس مِهنتی» نگاشتم. اما جایزه «عویس» موجب شده که بگویم «الفَرَح مِهنتی» (شغل من شادی شده است) چرا که دستیابی به چنین جایزه‌ای برای هر ادیب و شاعری موجب مباهات است. من به روزنامه «الخلیج» خانه‌ی گرم و همیشگی‌ام، دیگر بار اعلام می‌کنم: این پیروزی و باعث افتخار و مباهات من شده است... در امارات خاطرات بسیار فراوانی دارم و دوستان اماراتی‌ام می‌بایست به خاطر دادن این جایزه به ادبا به خود ببالند، چراکه موجب سربلندی همه اهل فرهنگ و خرد عرب هستند. (Moha-almaood، ۲۰۰۶ : ۱)

لازم به ذکر است که ۲۹ شعر از مجموعه‌ی آثار شعری این شاعر در دهه‌ی ۹۰ میلادی به زبان نروژی ترجمه شد و آقای «ولیدالکبسی» ترجمه آن را انجام داده و عنوان کتاب را نیز «الفَرَح لیس مِهنتی» برگزیده است. انتشارات «بانتاکرویل» که در شهر اُسلو، پایتخت نروژ واقع شده، عهده‌دار چاپ این اثر است. ناشر کتاب آقای «الکساندر کرین» در مقدمه آن چنین گفته است: «انتشارات ما این افتخار را دارد که این اثر بی‌نظیر فرهنگی را به دوستان شعر نروژ، تقدیم نماید». (همان، ۲۰۰۶ : ۳۵ - ۳۳)

د) چهارمین مجموعه شعری ماغوط که آخرین اثر شعری وی در طول زندگی‌اش می‌باشد، مجموعه‌ی شرق عدن - غرب الله نام دارد. ماغوط بعد از فوت همسرش «سنیه صالح» سرودن شعر را کنار گذاشت و از آن به بعد شاعر خشمگین، زندگی جدیدی را آغاز نمود، وی در آن سال‌ها (۱۹۸۹-۱۹۷۴م) دیگر شعر نگفت و فعالیت‌های ادبی‌اش معطوف به نوشتن مقالات، نمایش نامه، فیلم‌نامه، سناریو و... شد. او تقریباً بیش از ۱۵ سال از فعالیت‌های شعری کنار کشید. ماغوط در این دوران تنها

قصیده‌ای که سرود، قصیده‌ای بود در مرگ و احتضار همسرش «سنیّه صالح». (عمر شبانه، ۲۰۰۶: ۴-۱)

با این وصف می‌توان درباره «شرق عدن - غرب الله» اظهار داشت که این مجموعه، پر حجم‌ترین اثر شعری شاعر در اواخر عمرش است که در آغاز به صورت دست نوشته بوده و حدود سه سال درگیر دار گرفتن مجوز چاپ آن بوده است، که سر انجام، به صورت رسمی با همین عنوان به سال ۲۰۰۵ چاپ شد. تعداد صفحات آن بیش از هفتصد است و این برای اولین بار است که ماغوط کتابی به این حجم می‌نویسد. وی تصریح می‌کند که در نام‌گذاری کتاب هیچگونه غرض دینی و مذهبی و یا سیاسی‌ای را دنبال نکرده است و این نام‌گذاری به صورت تصادفی و به همین عنوان در متنی از متون لابه لای کتاب آمده و به عنوان نام کتاب گزینش شده است.

وی در این اثر چونان شاعر، کاتب، مقاله‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس و ... ظاهر می‌شود، البته طنز همراه با بیهوده‌گرایی‌اش به اوج خود می‌رسد.

هر کس که کتاب جدید او را مطالعه کند، احساس خواهد کرد که آنچه می‌خواند واقعاً جدید نیست، بلکه چنین می‌نماید که همه آنچه را که الآن مشغول خواندن آن است را قبلاً خوانده است.

ماغوط در دیداری که با گروهی از دوستانش در منزل داشته با اشاره به این کتاب پر حجم که روی میزش بوده، می‌گوید: "این کتاب بهترین اثری است که در طول زندگی‌ام نوشته‌ام". (همان، ۲۰۰۶: ۳۶-۳۵)

دیگر آثار و تألیفات ماغوط

همانطور که در سطور قبلی آمد، ماغوط در زمینه شعر چند کتاب دارد. از جمله آثار شعری او «سَمِّیک زمن الخوارج و أنتمی» (تو را عصر انقلاب می‌نامم و به تو می‌پیوندم) است که مؤسسه انتشاراتی «دار ابن حانیا» در دمشق به سال ۱۹۹۰ آن را چاپ کرده است.

نمایش‌نامه

وی در زمینه‌ی نمایش‌نامه نیز قلمی توانا داشته که می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد. قابل ذکر است که برخی از آثار نمایش‌نامه‌ای او در چند نوبت چاپ شده‌اند. از جمله: *العصفور الأحذب گنجشک گوژپشت* (۱۹۶۷ و ۱۹۶۰)، *المهرج* (۱۹۹۸-۱۹۷۴-۱۹۶۰)، *المرسلین العربی* (۱۹۷۵)، *آخر العنقود* (۱۹۷۵). مجموعه آثاری که در برگیرنده‌ی اغلب آثار شعری او و قسمتی از آثار نثری اوست که به سال ۱۹۷۳ چاپ شده است.

لازم به ذکر است برخی از نمایش‌نامه‌های او چاپ نشد اما در روی صحنه تئاتر نمایش داده شد.

مقاله

وی در زمینه مقاله‌نویسی نیز آثاری دارد که تعدادی از آن‌ها عبارتند از: «دیک و مائه میلیون دجاجه» ۱۹۸۴ (یک خروس و یک میلیون مرغ) مجموعه مقالاتی بوده که در آغاز در مجله «المستقبل» و «الخليج الثقافي» نوشته و چاپ می‌شده است.

سأخون و طینی: (به میهنم خیانت خواهم کرد) عنوان مقاله‌ای است که به سال ۱۹۸۷ و با مقدمه‌ی داستان‌نویس عرب *زکریا تامر* نوشته شده است. البته نباید فریب نام ظاهری عنوان مقاله را خورد، زیرا هر کس مقاله را مطالعه کند، متوجه خواهد شد، آن میهنی که شاعر به آن خیانت خواهد کرد میهن ذلت و زور و بردگی است. این مقاله - که بعداً به صورت کتاب در آمده - تا سال ۲۰۰۵ بیشترین فروش را در نمایشگاه بین‌المللی کتاب بیروت داشته است. و در سال‌های ۱۹۸۷، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۵ مؤسسات انتشاراتی گوناگونی آن را تجدید چاپ نموده‌اند.

الأرجوحه: (الا کلنگ) روایتی است که به سال ۱۹۶۳ نوشته شده و برای اولین بار در سال ۱۹۷۴ منتشر شده، در سال ۱۹۹۱ تجدید چاپ گشت. ادیب در «الأرجوحه» به مسأله تروریست پرداخته است.

علاوه بر آنچه آمد، مجموعه‌ی اشعار با گزیده‌هایی از آن به زبان‌های دیگر ترجمه شده و در کشورهای گوناگون چاپ شده است.

آثار او مورد توجه بسیاری از منتقدین قرار گرفته و درباره‌ی آن‌ها رسایل و پایان‌نامه‌های مختلفی نوشته شده است.
«ذَارُ المَدَى» شهر دمشق به سال ۲۰۰۶ اشعار شاعر را با عنوان «البدوی الأحمر» (صحرا نشین خشمگین) چاپ کرده است.

جوایز ادبی شاعر

این شاعر پرکار و پرآوازه جوایز ادبی مختلفی را نیز از آن خود نموده که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- ۱- جایزه‌ی «جریده النهار»، لبنان به خاطر قصیده النثر (شعر سپید عربی) در اواخر سال ۱۹۵۰م.
- ۲- جایزه‌ی «سعید عقل» به خاطر نوشتن نمایشنامه به سال ۱۹۷۳.
- ۳- جایزه‌ی و مدال نمایش نامه تجربی قاهره در سال ۲۰۰۰.
- ۴- جایزه‌ی جشن تکریم و بزرگداشت ماغوط دفتر ریاست جمهوری سوریه.

۵- جایزه‌ی مهم ادبی العویس به سال ۲۰۰۶.

(Moha-almaood ، ۲۰۰۶ : ۶۵) (الأب روبرت ، بی تا : ۱۱۵۹-۱۱۱۶)

نمونه‌های از شعر ماغوط

«مسافر عرب در ایستگاه فضایی»

ای دانشمندان و مهندسین فضایی!

بلیط سفری به سوی آسمان به من دهید

من به نمایندگی از همه تمامی بیوه زنان، پیرمردان و کودکان عرب

و از سراسر شهرهای غم‌زده‌ی و اندوه‌بار عربی آمده‌ام

آمده‌ام تا یک بلیط مجانی سفر به آسمانم دهید

چرا که در دستان خویش به جای پول ... اشک دارم

جای خالی ندارید؟ نیست؟

مرا در انتهای سفینه فضایی بگذارید

(و یا) در پشت سفینه فضایی

من بچه دهاتم و به چنین وضعیتی عادت دارم
قول می‌دهم به هیچ ستاره‌ای آزاری نرسانم
و به هیچ ابری اسائه‌ی ادب نکنم
تنها چیزی که به آن فکر می‌کنم و می‌خواهم آن است که
با سرعت تمام به آسمان بروم
تا شلاق را در دست پروردگار نهاده
شاید ما را وادار به انقلاب، شورش و ... بنماید.

«مسافر عربی فی محطات الفضاء»

أيتها العلماء و الفتيون
أعطوني بطاقة سفر إلى السماء
فأنا موفدٌ من قبل بلادی الحزينة
باسم أراملها و شيوخها و أطفالها
کی تعطونی بطاقة مجانيةً إلى السماء
ففي راحتی بدل النقود ... «دموع»
لا مكان لي؟
ضَعُونِي فِي مُؤَخَّرِهِ الْعَرَبِيهِ
على ظهرها
فأنا قرويّ و معتادٌ على ذلك،
لن أؤذيَ نجمه
و لن أسيءَ إلى سحابه
كل ما أريده هو الوصول
بأقصى سرعةٍ إلى السماء
لأضع السّوطَ في قبضه الله
لعله يحرضنا على الثورة

«زمستان»

به سان گرگ‌های گرسنه در فصل خشک سالی
به همه جا سر می‌کشیدیم
باران را دوست داشتیم
و پاییز را می‌پرستیدیم
تا آنکه روزی اندیشیدیم که
به شکرانه، نامه‌ای به آسمان بفرستیم
و به جای تمبر بر آن نامه، برگی از خزان الصاق نماییم
باورمان آن بود که کوه‌ها
دریاها و تمدن‌ها نیز
از میان خواهند رفت
اما عشق جاودانه است و ماندنی
ناگهان از هم گسستیم
(محبوب من) دل‌بسته‌ی تخت‌های افراشته و بلند و آرامش بود
و من خواهان کشتیه‌های بزرگ و دریاها
او شیفته‌ی خموشی و سکوت و آه و اندوه در می‌کده‌ها
و من دل‌داده‌ی فریاد و بانگ شورش در کوی و برزن و خیابان‌ها
و با این همه فاصله و جدایی
من همیشه با آغوش باز در انتظار دیدار یار
در گستره‌ی هستی، آغوش گشوده و چشم براهش هستم.

«شتاء»

كالذئاب في المواسم القاحله
كنا ننبت في كل مكان
نحب المطر
و نعبد الخريف
حتى فكرنا ذات يوم

أن نبعث برسالة شكر إلى السماء

و نلصق عليها

بذل الطابع ... ورقه خريف

كنا نؤمن بأن الجبال زائله

و البحار زائله

و الحضارات زائله

أما الحب فباق ...

و فجأه: افترقنا

هي تحبُّ الأرائك الطويله

و أنا أحبُّ السفن الطويله

هي تعشق الهمس و التنهدات في المقاهي

و أنا أعشق القفز و الصراخ في الشوارع

و مع ذلك ...

فذراعى على امتداد الكون

بانتظارها ...

(محمد الماغوط، بی تا : ۳۰۸-۳۰۹)

پی‌نوشت‌ها

۱- بنا به اطلاعات و داده‌ها این اولین مقاله و نوشته‌ای است که به زبان فارسی در مورد شخصیت این شاعر نوشته شده است.

۲- خلیل صویلح از شاعران معاصر سوری و پیرو مکتب ماغوط است. دو کتاب درباره ماغوط دارد اولی «اغتصاب کان و اخواتها» و دیگری کتاب «نسر الدّموع» است.

۳- در جایی دیگر ماغوط محل ولادت خویش را این چنین وصف می‌کند: من این شهر را خوش نمی‌دارم، این شهر، شهر گل و لای و سرما و ابر و باد و گاو است، این شهر یکبار نابود شد، آنگاه که پایگاه قرامطه و متنبی بود و از جمله نکات جالبی که راجع به اهالی شهر خود می‌گوید: مردم شهر به سال ۱۹۰۰ تنها به خاطر یک عدد مرغ چنان به جان هم می‌افتادند که بواسطه آن صدها تن کشته شدند. (جهاد فاضل-

جریده‌ی ریاض ۳- آوریل ۲۰۰۳ م ص ۱ نقل از اینترنت محمدالماعوط مع التسکع و الحزن و الخوف.

۴- وی به خاطر منتسب شدن به حزب ملی سوریه زندانی شد. در این باره می‌گوید: شهر ما پُر بود از تبلیغات حزبی. من گرسنه و سرمازده بوده و بدنبال پناهگاهی می‌گشتم. متوجه شدم که دفتر حزبِ بعث هم از ما منزل دور است و هم اینکه وسیله گرمایشی ندارد، بنابراین به این حزب که مقرشان نزدیک‌تر بخاری‌شان نیز برخوردار از گرما بود، پیوستم. (نوشته صلاح حزین اردن حکایه الماعوط مع سعاد حسنی مقاله با عنوان:

«لماذا نحترم الماعوط - عبدالرحیم الخضار، المغرب العربی».

۵- در جایی دیگر خود را مرد تاریکی‌ها و سایه‌ها نامیده، می‌گوید: "در طول زندگی تحصیلی ام هرگز میز وسط کلاس یا سینما و یا تئاتر و یا میز میانی قهوه‌خانه ننشستم تنها یک گوشه‌ی دنج و خالی در کنار پیاده رو را بر می‌گزینم تا پابرنه‌های فاقد کفش و ماشین‌هایی که چون شب در خیابان عبور می‌کنند، نظاره کنم، گویا اشباح شبانه و کابوس خوفناک شب برایمان کافی نبود. من در همه‌ی خوابهایم خود را پابرنه می‌دیدم، من چونان آن بدوی و صحرانیی عرب هستم که رهبری ارکستر موسیقی صحرا را عهده‌دار است". (جهاد فاضل محمد الماعوط مع التسکع و الخوف)

۶- از دو دختر او یکی شام است که اکنون مشغول به طبابت و پزشکی است و دومی «سلافبه فارغ التحصیل دانشکده هنرهای زیبای شهر دمشق است. ر. ک.

<http://www.Arabiancreativity.Com/magoot.htm>. Google page of 2 2006/4/

۷- ر. ک. الماعوط و قصیده النثر السوریه، راسم المدهون - فلسطین. پایگاه اینترنتی جهه الشعر «Jehat». در این مقاله نویسنده فلسطینی نام برخی از شاعران مرد و زن معاصر عرب که از محمد الماعوط متأثر گشته همراه با نگاهی به آثار و نمونه شعر آنان آورده است. از جمله زنان شاعر می‌توان نام «هالامحمد» و «رشا محمد عمران» و «رولا حسن» و «انیسه عبود» هستند. هم چنین از آقایان نام «خلیل صویلح»، «صالح دیات»، «خضر الآغا» و «علی سفر» و «جبران سعد» و ... آمده است.

۸-وی این جایزه ادبی را سه هفته قبل از مرگش، در شهر دبی دریافت نمود، او در مصاحبه‌ی آقای عبده وازن در هتل محل اقامتش انجام داد گفت: نظر من آن است که جایزه عویس هم در اهداف و هم در ارزیابی صادقانه‌تر و درست‌تر از جایزه نوبل است.

<http://www.Daralhayat.Net/actions.Print.Page.3.of.9.2006/4/4>.

کتابنامه

الأب روبرت، ب کامبل الیسوعی. (بی‌تا). «*أعلام الأدب العربی سیر و سیر ذاتیه*»، ج ۱ و ۲، بیروت: مرکز دراسات للعالم العربی المعاصر، جامعه القدیس یوسف، الشرکه المتحدہ للتوزیع، الطبعة الأولى.
الماغوط، محمد. (۱۹۷۳ م). «*آثار الکامله*»، بیروت: دار العوده، الطبعة الأولى.

مجلات

_____ . (۲۰۰۲). جریده الرياض، العدد ۵۱-۲۹، ديسمير .

منابع مجازی

اون لاین مایو/۲۰/۲۰۰۱

<http://www.Elaph.com.2006/4/4>.

<http://www.Arabiancreativit/com.magoot.google2006/4/3>.

محمد الماغوط - حیاتہ

<http://www.Jehat.com/Jehaat/ar/khuthalketab.2006/4/3>.

<http://www.Daralhayat.net/action.2006/4/5>.